

بررسی يك مبحث دستوری

پیوند در زبان فارسی

دکتر خسرو فرشیدورد

«۳»

در این عبارت جمله «درسهای خود را مطالعه کردم» جمله بنیادی است و «بدانشگاه رفتم» جمله پیرو یا وابسته است و «چون» پیوند وابستگی زمانی است که با جمله وابسته مجموعاً در حکم قید زمان فعل جمله بنیادی بشمار میرود (چه وقت درسهای خود را مطالعه کردم؟ چون بدانشگاه رفتم)

در عربی «اذا» بمعنی چون و کلماتی مانند آن را که مادلشان در فارسی و زبانهای اروپائی از پیوندها و گروههای پیوندی وابستگی بشمارند اسم مضاف به جمله میگیرند باین تعبیر دقیق جمله ای که ما آنرا وابسته خواندیم در واقع مضاف الیه «چون» است که در حقیقت در حکم اسمی است که کارقید را در جمله میکند. از همین رو است که چون و بسیاری از پیوندها را نباید حرف شمرده چنانکه پیوندها به اسم قید نزدیکترند تا به حرف و اگر آنها را قید یا اسم بگیریم دچار اشکال نمی شویم ولی اگر از زمره حروفشان بشمار آریم با اشکال بر میخوریم.

بنا بر تعریفی که شد پیوندها و گروههای پیوندی وابستگی بر سه قسمند . ۱ - پیوندهائی که جمله اسمی می سازند . ۲ - پیوندهائی که جمله وصفی بوجود می آورند . ۳ - پیوندها و گروههای پیوندی که جمله قیدی می سازند . و اینک ماهر یک از اینها را باز مینمائیم .

۱ - پیوندهائی که جمله اسمی می سازند

این پیوندها که در دستورها به حروف تبیین و تفسیر معروفند جمله ای را در حکم اسم جمله دیگر می سازند که این اسم غالباً معنی مصدر یا اسم مصدر میدهد و این جمله ها

مانند هر اسمی دیگر ممکنست کار فاعل ، مفعول ، بدل ، مضاف الیه ، متمم صفت ، متمم قید را بکنند .

این پیوندها عبارتند از که ، تا ، کجا و اگر . که اولی بسیار و آخری بندرت بکار میرود .

مثال برای جمله‌ای که در حکم مسندالیه یا فاعل است .

«لازمست که یا ما بیازار بیائی» یعنی «آمدن تو با ما لازمست» در اینجا جمله «با ما بیائی» در حکم مصدر است و مسندالیه «لازمست» بشمار میرود .

« از دست و زبان که برآید گز عهده شکرش بدر آید »

(سعدی)

که مصراع دوم فاعل فعل «برآید» است یعنی «بیرون آمدن از عهده شکر اواز چه کسی برمیآید» .

«دیراست تا ملک از تورفته است» (سک عیار) . جمله «ملک از تورفته است» در حکم مصدر است و مسندالیه «دیراست» محسوب میشود یعنی «رفتن ملک از تورفته است»

«چو دیدم چنین زان سپس شاید کجا خاک بالا به پمایدم»

(فردوسی)

یعنی «مردن من مانعی ندارد» . مصراع دوم فاعل فعل «شاید» است

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند وابستگی مفعول بیواسطه میشود:

«باو گفتم که باصفهان برود» یعنی «باصفهان رفتن را باو گفتم» .

جمله «باصفهان برود» در اینجا مفعول بیواسطه گفتم است .

مثالهای دیگر :

«خواستم تا او را تنبیه کنم» . یعنی تنبیه کردن او را خواستم .

جمله «او را تنبیه کنم» اینجا مفعول بیواسطه خواستم است .

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

(سعدی)

مفعول بیواسطه افعالی که بر احساس کردن ، گفتن ، شنیدن ، دانستن ، گمان

کردن ، یقین کردن ، فهمیدن ، خواستن و نظایر آنها دلالت میکنند ممکنست جمله‌ای باشد که

با پیوندهای «که» و «تا» به جمله بنیادی ملحق می گردد :

(سک عیار)

۱ - کجا باین معنی در نشر امروز بکار نمیرود و در قدیم هم بیشتر در آثار کهنه مانند شاهنامه و ویس و رامین آمده است .

۲ - گاهی اگر هم در عین حال که دلالت بر شرط میکند جمله اسمی میسازد: «اگر باو کمک کنی خوبست» اگر جمله «باو کمک کنی» را مسندالیه کرده است .

«تصور کردم که بتهران میروی». «ندانم که احوال خورشید شاه بچه رسیده است»
 «اگر» نیز در قدیم بندرت بمعنی «که» تفسیر و تبیین آمده است و جمله اسمی

ساخته است :

امیدم هست اگر عطشان نمیرد که باز آید بجوی رفته آبی
 (سعدی)

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند در حکم مضاف‌الیه میشود :
 «وقتی که باینجا بیایی بازو گفتگو می‌کنم» یعنی «وقت آمدن تو باینجا» جمله
 «باینجا بیایی» در حکم مضاف‌الیه برای وقت است .

«ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی دل بیتوبجان آمد وقت است که باز آئی»
 (حافظ)

یعنی «وقت باز آمدن است» چنانکه می‌بینیم جمله «باز آئی» در حکم مصدر است و
 مضاف‌الیه وقت بشمار میرود .

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند در حکم بدل میشود :

«توانم آنکه نیازم اندرون کسی حسود را چکنم کوز خود برنج دراست»
 (سعدی)

یعنی این را ، نیاز دادن کسانرا ، میتوانم ، چنانکه دیده میشود جمله «نیازم
 اندرون کسی» در حکم مصدر است و بدل است از «آن» که خود مفعول بیواسطه فعل
 «توانم» است .

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند در حکم اسم متمم صفت میشود :

«من منتظرم که برادرم باینجا بیاید» یعنی «من منتظر آمدن برادرم هستم» و بدینسان
 جمله «برادرم باینجا بیاید» در حکم متمم برای صفت «منتظر» است .

مثال برای جمله‌ای که بوسیله پیوند در حکم اسم متمم قید میشود :

«دیروز فرهاد منتظر نشسته بود که ما بخانه او برویم» یعنی «منتظر رفتن ما
 نشسته بود» و شک نیست که جمله «ما بخانه او برویم» در حکم مصدری است که متمم قید
 «منتظر» شده است .

۲- پیوندهائی که جمله وصفی می‌سازند

این پیوندها که در اکثر دستورها به موصول معروفند جمله‌ایرا صفت می‌سازند
 و عبارتند از که و کجا که دومی دیگر در نثر امروز بکار نمی‌رود و اختصاص با آثار قدیم‌بویره
 شاهنامه و ویس و رامین دارد :

مثال :

«مردی که دیروز گریه می‌کرد امروز باینجا آمده» یعنی آنمرد گریان امروز

باینجا آمد .

چنانکه دیده میشود جمله «دیروز گریه میکرد» در حکم صفت برای «مردی» است.
 «ای ساربان آهسته ران کارام جانم میرود» وان دل که با خود داشتیم بادلستانم میرود»

(سمدی)

پیوند «که» در اینجا جمله «با خود داشتیم» را صفت «دل» کرده است. یعنی «آن دل همراه من».

«چو این کرده شد ماکیان و خروس کجا بر خروشد که زخم و کوس،
 بیاورد یکسر چنان چو ن سزید نهفته همه سودمنسدی گزید»
 (فردوسی)

یعنی «ماکیان خروس که بر خروشد...» یعنی ماکیان و خروس خروشان» ۱

۴ - پیوندها و گروههای پیوندی که جمله قیدی می سازند

اینها جمله ایرا در حکم قید یا متمم قیدی ۴ جمله دیگر می سازند و عبارتند از چون، اگر، تا، بمنظور اینکه، بعلمت اینکه و دهها نظیر آن که در جای خود مفصل تر خواهند آمد. این پیوندها و گروههای پیوندی بنا بر نوع قید یا متممی که میسازند با قسمی تقسیم میشوند از قبیل پیوندهای زمان، مکان، مقدار، کیفیت و حالت، شرط، غایت، استثناء، تقابل، علت و غیره و گروه و واژه های مربوط به آنها.

الف - پیوندها و گروههای پیوندی زمانی - پیوند های زمانی جمله قیدی زمان می سازند و عبارتند از، چون و که (بمعنی وقتی که). تا (بمعنی از وقتیکه یا تا وقتیکه یا همینکه)، وقتی (بمعنی وقتی که)، کجا (بمعنی وقتی که) و چند (بمعنی همینکه) دو پیوند اخیر فقط در آثار قدیم باین معانی بکار رفته اند.

مثال :

« چون بدانشگاه رفتم دوستم را ملاقات کردم». «چون» در اینجا پیوند و با جمله بدانشگاه رفتم، مجموعاً در حکم قید زمان فعل جمله بعد است.

۱- برای آگاهی بیشتر از جمله های اسمی و وصفی رجوع شود به دستور زبان فارسی مبحث ادات و جمله و مفردات (در معانی که و کجا) تألیف استاد دانشمند آقای دکتر عبدالرسول خیامپور.

۲- متمم قیدی مجموعه ایست که از یک حرف اضافه و یک اسم بوجود می آید و کار قید را می کند یعنی معنی بر معنی فعل تام می افزاید در صورتیکه قید فقط یک کلمه است، اقسام متمم های قیدی از اقسام قیود بیشتر است. مثال برای متمم قیدی: «او بیازار رفت» «هوشنگ با قلم نوشت». «ببازار» متمم قیدی مکان و «با قلم» متمم قیدی ابزار است.